

## پشتوانه نظری و پشتوانه نظریه

علی صلح‌جو



درباره تعادل در ترجمه، از جمله ترجمه ادبی، سخنان زیادی در جهان، و اندکی در ایران، گفته شده است. نظر غالب در ایران آن است که ترجمه باید به اصل خود وفادار باشد. این نظر فی نفسه اشکالی ندارد. اما مسأله بر سر خود کلمه "وفاداری" است.

بسیاری از کسانی که در ایران درباره ترجمه حرف زده‌اند وفاداری را هر چه نزدیک بودن به اصل می‌دانند و برخی این اصالت را تا حد ترجمه لفظ به لفظ پیش برده‌اند.

یکی از کسانی که در جهت تعدیل این نظر کوشیده و در نوشته‌های

خود، هر جا که امکانش بوده، برداشت دیگری از تعادل مطرح کرده خزاعی فر، ترجمه‌شناس جوان و کوشاست. یکی از این موارد، مقاله "تعادل در ترجمه ادبی" ایشان است که در نخستین همایش ترجمه ادبی در ایران (مشهد، بهمن ۷۸) قرائت و در مجله مترجم (شماره ۳۳، پاییز و زمستان ۱۳۷۹) چاپ شده است.

خزاعی فر، در این مقاله، با تکیه بر نظریه جیمز هولمز و گیدئون توری، ترجمه‌شناسان معروف معاصر، نظریه‌ای را معرفی می‌کند که اطلاع یافتن از آن برای مترجمان ایران، بخصوص مترجمان جوان، بسیار سازنده خواهد بود. در این نظریه، مترجم نه تنها نباید خود را به اصل نزدیک کند بلکه باید بکوشد خود را تا اندازه معینی از اصل دور کند. مترجمی که به اصل می‌چسبد نخواهد توانست در زبان مقصد چیزی بیافریند که بتوان نام متن بر آن گذاشت و نوشته‌ای که هویت متنی پیدا نکند در واقع هیچ چیز نیست.

خزاعی فر می‌نویسد: "در اینجا لازم است توضیحی درباره سبک بدهم و مغالطه‌ای را روشن کنم. برخی لفظ به لفظ اثری را ترجمه می‌کنند و غیرعادی بودن ساختارها و تعبیرات و فقدان سبکی واحد در ترجمه را با گفتن اینکه به سبک نویسنده پای بند بوده‌اند توجیه می‌کنند" (ص ۱۷).

از سوی دیگر، نظریه مزبور می‌گوید: اگر چه مترجم برای دست یافتن به متن باید از متن اصلی دور شود اما نباید بیش از حد معینی دور شود. دور شدن مترجم از ساخت و یافت صوری متن اصلی تنها باید تا جایی باشد که به رسایی معناکمک کننده بیش از آن، مترجم با چسبیدن به ساخت صوری و دنبال کردن واژه به واژه ساخت نحوی قادر به رساندن معنا نخواهد بود. بنابراین، برای دست یافتن به این هدف

اجباراً از ساخت صوری دور می‌شود. دور شدن از ساخت صوری، البته، حدی دارد که گذر کردن از آن همان قدر اشکال دارد که چسبیدن به ساخت متن اصلی. مهارت واقعی در تشخیص این نقطهٔ بهینه است. نظریهٔ مزبور در واقع مترجم را زیر دو فشار متضاد قرار می‌دهد: از سویی، او را وامی‌دارد که از اصل دور شود و از دیگر سو، او را به کنار اصل باقی ماندن تشویق می‌کند و از دور شدن بیش از حد از اصل برحذر می‌دارد. اما به سر بردن در این عامل برزخ تنها وظیفه‌ای نیست که این نظریه از مترجم طلب می‌کند: مترجم باید در ترجمه خود سبکی بی‌رود که در زبان مقصد در مقام سبکی واحد و با هویت ظاهر شود. ترجمهٔ متن ادبی در هر حال، باید به متنی ادبی منجر شود و خوانندهٔ زبان مقصد این ادبیت را حس کند. این امر در مورد هر سبک و سیاق دیگری، نظیر نوشته‌های حقوقی و پزشکی، نیز صدق می‌کند. در اینجا نیز خزاعی فر یادآور می‌شود که رعایت سبک با چسبیدن به متن اصلی حاصل نمی‌شود: "سبک هر متن فقط در چارچوب روابط میان اجزای سازندهٔ آن در چارچوب همان زبان تعریف می‌شود. انتقال صوری آن به زبانی با قابلیت‌ها و محدودیت‌های متفاوت به سبکی مشابه منجر نمی‌شود" (ص ۸).

بنابراین، اگر مترجم بداند کجا در کنار متن اصلی بماند و کجا از آن فاصله بگیرد و این هر دو را با ننگه داشتن سبک اثر و ایجاد سبکی معادل برای آن در زبان مقصد همراه سازد، توان گفت که به آفرینش معجزه‌آسای متن دوم موفق شده است.

و اما نکته مهمتر دیگر، معمای ترجمه این است که خیلی راحت می‌توان ویژگی‌های مترجم یا ترجمهٔ خوب را برشمرد اما بسیار به ندرت می‌توان آنها را عملی کرد. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد آنهایی که به قله‌های ترجمه دست می‌یابند و ترجمه‌هایی عرضه می‌کنند که هم خود و هم گروه کثیری از خوانندگان از آنها لذت می‌برند، نشان دادن راه‌ها و کوره راه‌های رسیدن به این قله‌ها را، اگر ناممکن ندانند، بیهوده می‌دانند. بزرگان این راه نظرشان این است که هر رهروی خود باید راهش را بجوید. البته شیوهٔ مراد و مریدی همچنان زنده است و هر سالک می‌تواند به دنبال قطب خودش حرکت کند اما تاکنون هیچ مرادی دست مریدش را تا انتهای راه نگرفته است. به این ترتیب، ما در یک سو ترجمه‌شناسان و نظریه پردازانی داریم که با اتکا به علم زبان‌شناسی و شناخت ماهیت فرهنگ و ارتباط به پی‌نمونهایی در این زمینه دست می‌یابند که، اگر نه برای مترجمان کارگشته و راه پیموده، برای رهنوردان نوپای ترجمه بسیار مفید خواهد بود. در سوی دیگر، مترجمان کهنه کاری داریم که از طریق آزمون و خطا و تحمل شکنجه‌های فراوان به جایی رسیده‌اند که از نظر آنها روشی غیر از روش آنها نمی‌تواند افراد دیگر را به آنجا رهنمون شود. شاید گروه اول، به علت نبودن در میانهٔ گود، گاه سخنان بی‌پایه و غیر عملی‌ای نیز بزنند، اما دستاوردهایشان بی‌تردید مفید است و مترجمان بالقوه‌ای که راه را با اطلاع از این دستاوردها آغاز کنند قطعاً، در شرایط یکسان، از هم‌تاهای قبلی خود بهتر خواهند شد.

منظور اصلی من از پرداختن به مقالهٔ خزاعی فر انگیزهٔ دیگری بود و اکنون می‌خواهم به آن بپردازم. وقتی مقالهٔ مزبور را تمام کردم، همین‌طور که مجله را ورق می‌زدم مقالهٔ "تجربه‌ای در ترجمهٔ شعر در

داستانهای کودکان"، نوشته عبدالله کوثری، تو جهم را جلب کرد و شروع به خواندن آن کردم. در این مقاله، کوثری شرح می دهد که چند سال پیش دوستی (جمشید نوایی) که مشغول ترجمه کتاب *قصه های برادران گریم* بوده به سراغ ایشان آمده و در ترجمه اشعار کودکانه این کتاب از ایشان یاری جسته و ایشان هم شعرها را که تعدادشان زیاد (حدود هفتاد پاره) بوده ترجمه کرده و به مترجم داده اند. تعدادی از این شعرها را کوثری در این مقاله آورده و با فروتنی تمام این ترجمه های عالی را "تجربه ای در ترجمه شعر" نامیده است.

منظور من در اینجا تعریف از این شعرها نیست. نکته مورد بحث پیوندی است که ناگهان بین مقاله خزاعی فر و ترجمه این اشعار پیدا شد. شباهت بین گفته های خزاعی فر و ترجمه شعرها چنان است که شخص تصور می کند کوثری ابتدا نشسته و مقاله خزاعی فر را خوانده، تمام دستورالعملهای آن را آموخته و سپس قلم برداشته و شعرها را ترجمه کرده است.

اما همه می دانیم که چنین نیست و اینگونه هم نمی تواند باشد، چه بسا خود کوثری یا خزاعی فر تا لحظه خواندن این مقاله از این شباهت خاص خبر نداشته باشند. کوثری، بدون اطلاع از دستورالعملهای نظریه مزبور، ترجمه ای عرضه کرده است که به نظر می رسد محصولی است که دقیقاً از کارخانه نظریه مزبور بیرون آمده است. به طور قطع می توان گفت که مترجم به هنگام ترجمه شعرها به نظریه نمی اندیشیده و بر طبق آن عمل نکرده است. پس چگونه است که این شباهت دقیق حاصل شده است؟ حقیقت این است که قضیه درست برعکس است. به عبارت دیگر، درست این است که بگویم خزاعی فر یا صاحبان دیگر آن نظریه، از روی دست کوثری و همتهای کهن تر و قوی تر او، نظریه خود را ساخته اند. نظریه های ترجمه، همچون سایر نظریه ها، صرفاً دستورالعملهای استخراج شده از موارد عملی اند و نظریه های خوب ترجمه در واقع قواعد بیرون کشیده شده از ترجمه های خوب اند. البته، این به معنای بی فایده بودن نظریه نیست. نظریه بعد از تدوین شدن، ابزار دست و نقشه کار خواهد بود و نوقدمان می توانند از آن بهره گیرند. نظریه، در واقع، چکیده فرمول بندی شده زحمت کسانی است که قبلاً در راهی برای رسیدن به هدفی گام نهاده و ره پیموده اند. نظریه قوت قلب عامل است. عامل بی نظریه احساس می کند زیرپایش سست است؛ برعکس، وجود نظریه و تطابق آن با عمل سبب می شود که تردیدهای میانه راه از بین بروند.

در این مورد خاص، می بینیم که خزاعی فر از پایگاه نظر و کوثری از پایگاه عمل به یکدیگر می رسند. اگر ما بتوانیم در کلاسهای تدریس ترجمه این دو رویکرد را در عرصه های متنوع و دیگر ترجمه به هم برسانیم، در کار خود موفق خواهیم بود. کسانی که به نظریه و بحثهای نظری درباره ترجمه خوش بین نیستند، غالباً در این نیمه راه توقف کرده اند، یعنی نظریه را منتزع از عمل بررسی کرده و ناکام مانده اند. اهل عمل نیز، چون همواره مسأله خود را حل کرده و پیش رفته اند، لزومی به برگشت و نگاه به عالم نظریه حس نکرده اند و در نتیجه این دو وادی هرگز از امکان بده بستان سازنده آگاه نشده و در پیله خود مانده اند.

حقیقت این است که هر ترجمه‌ای در واقع مبتنی بر یک نظریه است. خواه مترجم از آن آگاه باشد خواه نباشد. تجزیه و تحلیل ترجمه‌ها و نشان دادن نظریه نهفته در پشت آنها کاری است مفید. چنانچه با همین نظریه‌ای که خزاعی فر آن را معرفی کرده است به ترجمه بنگریم، خواهیم دید که برخی مترجمان نمی‌خواهند یا نمی‌توانند از متن اصلی دور شوند. برخی بیش از حد لازم دور می‌شوند و برخی دیگر در این دور و نزدیک شدن سبک را فدا می‌کنند. نادرند مترجمانی که از بوته آزمایش این تعامل قرابت-غوابت به در آیند.

اینک، نمونه‌ای از این موفقیت در ترجمه کوشی از شعری کودکانه. سه سال نظریه خزاعی فر به وضوح در این ترجمه - و به زعم مترجم، تجربه - نمایان است.

Princess! ;oungest princess!

Open the door for me!

Do you not know what you said to me

Yesterday by the cool waters of the well?

Princess, youngest princess!

Open the door for me!

شازده خانوده کجایی

این نر چرا تو بستنی

دیروز یادته چی گفتی

وقتی لب چاه نشستی؟

Little duck, little duck, dost thou see,

Hänsel and Gretel are waiting for thee?

There's never a plank, or bridge in sight,

Take us across on thy back so white.

ازدک پاکوتاهم سفید و سر سیاهم

ماکه اینجا نشستیم هنسل و گرتل هستیم

رو دخونه سرد و تاره تخته و پل نداره

گُرده خودتلم کن غصه مارو کم کن

بی احم و بی هیاهو مارو ببر به اون سو